

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

اشعار لاهوتی قطعه ها و منظومه ها
فرستنده : جاوید
۰۹ دسمبر ۲۰۱۸

زور بی شکست

دیده ای گِرد باد را که چسان
کاروان گر دچار آن گردد
چنگ او گر به سنگ بند شود
گذر او فتد به هر خانه
این از آن قوه های معروف ست
دیده ای یا شنیده ای که از آن
جاهل ست آنکه منتظر باشد
از چنین قوه غیر درد و بلا

ز آنکه این قوه بی شعور بود

بی زبان و کر است و کور بود

کور کورانه می کند طغیان

هر چه پیش آیدش برد ز میان

* * * *

موج را دیده ای که چون خیزد
بحر را آن چنان به جوش آرد
کشتی بادی و بخاری هم
هر چه آبادی است در ساحل
گر به خشکی بریزد از دریا
این هم از بین قوه های جهان
جاهلست آنکه منتظر باشد
که از این قوه کامیاب شود

ز آنکه این نیز بی شعور بود

بی زبان و کراست و کور بود
کور کورانه می کند طغیان
هر چه پیش آیدش برد زمین

* * * *

سیل را دیده ای که چون آید بشکند سد سنگ و آهن را
بگریزند مردم از بیمش ترک گویند مال و مامن را
یک نفس گر به صحن باغ دمد گند از ریشه کاج و لادن را
در رهش هر چه هست نیست کند نشناسد ز دوست دشمن را
بینوا را کُشد غنی را هم مرد را غرق سازد و زن را
ببرها هم از آن رهانشوند گر کشاند به کوه دامن را
این هم از قوه های پر عظمت در یکم صف گرفته مسکن را

لیکن این نیز بی شعور بود
بی زبان و کراست و کور بود
کور کورانه می کند طغیان
هر چه پیش آیدش برد زمین

* * * *

آتش افشان ندیده ای که اگر سر زند خلق را هلاک کند
بحر اگر در دهان او غلتد آب آن را به دل خاک کند
دره را دشت و دشت را دره تپه ها را همه مغاک کند
نفسی گر دهد به روی زمین خاک را جمله زهرناک کند
شعله اش هر کجا بر افروزد آن زمین را زخلق پاک کند
گر بر آرد سر از گریبانش سینه کوه چاک چاک کند؟
این هم از قوه های بی بدلت که جهان را دُچار باک کند

این هم البته بی شعور بود
بی زبان و کراست و کور بود
کور کورانه می کند طغیان
هر چه پیش آیدش برد زمین

* * * *

برق را دیده ای که چون خندد خنده اش لرزه افکند به جهان
رعد از سهم آن کشد غرش ابر از بیم آن شود گریان
گر که بیجان شود به پیکر پیل پیل چون پشه می شود بیجان
سیلنی گر زند به صورت کوه کوه چون گوی میشود غلطان
ور به چنگش فتد خراب کند غرب را همچو شرق در یک آن

همه دانند کز تمام قوا این یکی حاکمست بر دگران
قوه های طبیعی دنیا همه پستند در مقابل آن
عیب آن اینکه بی شعور بود
بی زبان و کر است و کور بود
کور کورانه می کند طغیان
هرچه پیش آیدش بردزمیان

* * * *

زین همه قوه ها که بشمردم وین چنین چند قوه های دگر
هست یک قوه هم که ، بی تردید برتر است و عظیم و مُحکم تر
او بود حکمران و فرمانده دیگران زیر دست و فرمانبر
او دهد امر و با خبر که چرا دیگران مجری بدون خبر
برق بیرحم را اگر خواهد زیر بار گران کشد، چون خر
ور تشبث کند، زهیچ زمین آتش افشان برون نیارد سر
گردد از خادمان استحصال در کفش موج و باد ویرانگر
نام این قوه هیچ دانی چیست؟ گویمت آشکار - زور بشر

لیکن این قوه با شعور بود

نه بود لال و کر، نه کور بود

با شعورانه می کند اقدام

هرچه خواهد دلش دهد انجام

* * * *

نکته ای گویمت که در حلش عاجز و خسته عقل پیرشود
از قوای طبیعی دنیا هیچ یک، گر کسی بصیر شود
ندهد حاصلی کز آن حاصل خود آن قوه دستگیر شود
لیک زور بشر به آن قدرت پیش محصول خود حقیر شود
از مقام بلند خود این زور ای تعجب، چسان به زیر شود؟
قوه کار - خالق یکتا چون به دام افتد و اسیر شود؟
چه سبب دارد اینکه این قوه بنده دشمن شریر شود

با وجودی که با شعور بود

نه بود لال و کر، نه کور بود

با شعورانه می کند اقدام

هرچه خواهد دلش دهد انجام

* * * *

قوه قادری به این عظمت که نه لالست و نه کراست و نه کور

زیر دست و اسیر و بنده شود
قوه غاصبی از این محصول
می نماید به زور این محصول
زور سرمایه، قوه غاصب
بندد آن را به بند غفلت و جهل
مختصر، در حصار موهومات
چون ز محصول خویش گردد دور
می شود صاحب وسایل زور
زور حاصل کننده را مقهور
کند آن را به حکم خود مجبور
کشد آن را به کار تالب گور
قوه کار تا بود محصور

بدتر از زور بی شعور بود

گر چه نی لال و کر نه کور بود

چون که او خالقست و مثل غلام

حکم سرمایه را دهد انجام

* * * *

لیکن این قوه را که سرمایه
چون شود متحد به تشکیلات
باز هم آن چنان که درخور اوست
می شود حکمران این دنیا
نیست سازد وسایلی که از آن
ور تو خواهی که در عمل شخصاً
بنگر صنف کار در س س س ر*
متفرق نموده و محکوم
پا گذارد به روی هر موهوم
قدرت خویش را کند معلوم
زور سرمایه را کند معدوم
گشته موجود ظالم و مظلوم
بر تو گردد ثبوت این مفهوم
به طبیعت چسان شده مخدوم!

آری این با شعور بود

نه بود لال و کر، نه کور بود

متشکل، یگانه و آزاد

هر چه خواهد دلش کند ایجاد

* * * *

مسکوا ۱۹۳۱

* س س س ر: مخفف اتحاد جماهیر اشتراکیه شوروی